باسمه تعالی

درس شماره:56

۲۶/۱۱/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**روایت احمد بن اسحاق**

در مورد روایات حجیّت خبر واحد صحبت می‌کردیم یکی از روایتهایی که در این مورد به آن تمسک شده روایت احمد بن اسحاق هست در مورد روایت احمد بن اسحاق یک بحث سندی گذشت صرفنظر از آن بحثی که در مورد محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری مطرح بود که مثلاً ورود توقیعات برای ایشان دلیل وثاقت نیست به آن بیانات ولی در اصل اینکه این روایت از جهت سندی روایت معتبری هست و روایتی هست که اطمینانی هست اگر نگوییم اطمینانی هست اصل نیست عمده‌اش بحث دلالت این روایت هست. مرحوم آقای صدر می‌فرماید که به دو قطعه این روایت می‌شود تمسک کرد یکی در واقع در این روایت دوتا حدیث عبدالله بن جعفر حمیری دوتا حدیث از احمد بن اسحاق نقل می‌کند این دوتا حدیث به هر دو می‌شود استدلال کرد حدیث اول «العمری ثقتی فما أدّی الیک عنّی فعنّی یؤدی، و ما قال لک عنی فعنی یقول، فاسمع له و أطع فانه الثقة المأمون» این یک روایت هست یک روایت دیگر آن قطعه دوم روایت دیگر که می‌گوید که «العمری و ابنه ثقتان فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان و ما قالا لک فعنّی یقولان، فاسمع لهما و أطعهما فانّهما الثقتان المأمونان» خب مرحوم آقای صدر می‌فرماید که اما روایت اول اگر قطعه «فانّه ثقة المأمون» نبود «العمری ثقتی» دال بر اعتبار ثقة الامام هست فقط اما بیشتر از آن دلالت نمی‌کرد و دیگر چون بعد گفته فإنّه ثقة المأمون، مأمون دایره موضوع حجیّت را توسعه می‌دهد و آن را مطلق ثقه قرار می‌دهد. خب شما بگویید که علمای ادبیات عرب گفتند الف و لام الثقة المأمون الف و لا کمال هست یعنی ثقه مأمون کامل بنابراین این حداکثر دلیل بر این هست که کسی که در مرتبه والایی از وثاقت هست قولش حجت است و این

اثبات حجیّت قول مطلق ثقه نمی‌کند پاسخ مطلب این هست که این قول علمای عربییت یک استنباطی است نه اینکه از عرب نقل کرده باشند که حجیّت داشته باشد خب این استنباطی است و استنباط اشتباهی هم هست ایشان می‌گویند که اینجا در واقع الف و لام آن چیزی که به تناسب مقام متناسب هست کمال اثباتی هست یعنی ثقه‌ای که خیلی در وثاقت واضح هست واضح الوثاقة هست نه کامل الوثاقة ایشان می‌گوید که لام مفهوم عهد دارد و اینجا چون یک معهودی وجود ندارد اینجا در واقع کأنّ می‌خواهد بگوید که شخص این قدر وثاقتش روشن هست که اگر اسم ثقه را می‌بریم همه ذهنها به سوی او کأنّ منصرف می‌شود لشدة الوضوح از شنیدن کلمه ثقه ذهن‌ها به طرف او منصرف می‌شود پس فإنه ثقة المأمون یعنی فإنه واضح الوثاقة. این شکلی است

پرسش: ... پاسخ: ایشان این طوری معنا می‌کنند مراد کمال اثباتی است بنابراین کأنّ خیلی وثاقتش واضح و روشن هست خب بعد ایشان می‌فرماید که این روایت «فأسمع له و اطع» هم روایت را شامل هم فتوی را پس بنابراین هم رجوع به راوی را شامل می‌شود هم رجوع به مرجع تقلید را شامل می‌شود نگویید اختصاص دارد به فتوی چون فتوی هم در واقع ، سماع فتوی نیست در واقع فتوی هم اخبار از واقع هست ولی اخبار حدسی است روایت اخبار حسی است آن هم در واقع ، واقعش که حساب کنید سماع قول شخص نیست سماع آن واقعیتی هست که پشت قضیه هست پس بنابراین این نمی‌شود اختصاص داد. بعد ادامه‌اش را هم این نکته را توضیح می‌دهند می‌گویند وثاقت و امانت در هر چیزی متناسب او هست وثاقت در خبر به معنای صادق اللهجة بودن هست وثاقت در فتوی به معنای این هست که کسی مجتهد باشد ادله را کیفیت استنباط را درک کند و نحوه استظهار و لحن کلام را بفهمد وثاقت در اصول دین این هست که اصول دین را انسان بشناسد وثاقت در حکم این هست که حکمی که ... صادر می‌کند یا حکمی که قاضی صادر می‌کند که بداند کجا حکم صادر کند یا قاضی بتواند کجا قضاوت کند به هر حال اینجا انحلالی می‌شود پس «فاسمع له و أطع فانه الثقة المأمون»

یعنی در هر موضوعی انسان باید از ثقه مأمونی که به تناسب آن موضوع ثقه مأمون هست اطاعات کند و بنابراین این معنایش حجیّت قول ثقه هست خب فقره اول.

پرسش: ... پاسخ: از تعلیق خواسته عمومیت ...

اما فقره دوم ایشان می‌گویند که اینکه العمری ثقةٌ در اصل روایت العمری ثقتی وارد شده مجرد این باعث نمی‌شود ذیل را تقیید کند چون ایشان گفتند که ثقه امام علیه السلام غیر از مطلق ثقه است مجرد اینکه در صدر روایت عمری را ثقة الامام دانسته این دلیل بر این نیست که در ذیل هم ثقة به معنای ثقة الامام باشد خب این یک مطلب است مطلب دوم این هست که به روایت دیگری که احمد بن اسحاق نقل کرده «العمری و ابنه ثقتان فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان و ما قالا لک فعنّی یقولان» به آن تمسک می‌شود کرد. حالا به این قطعه دوم هم به این لحن در کلام ایشان نیست ولی باید دوتا ، در واقع این روایت هم دو قطعه‌اش قابل تمسک هست یکی «العمری و ابنه ثقتان فما أدّیا الیک عنّی فعنّی یؤدّیان» تفریع کرده بر ثقات اینکه قولی را که دارد آن قول ، قول من هست یکی هم «فاسمع لهما و أطعهما فانّهما الثقتان المأمونان» آن «فانّهما الثقتان المأمونان» آن هم به همان تقریبی که روایت اول دال بود این هم دال هست. بعد آخرش می‌فرماید این مطلب را مطرح می‌کنند که سؤال و جواب در این روایت از نائب امام علیه السلام نیست که سؤال کرده نائب امام علیه السلام کی هست؟ امام علیه السلام بگوید «العمری و ابنه ثقتان» چون ولو عمری عثمان بن سعید در زمان امام عسکری نائب بوده ولی محمد بن عثمان نائب امام عسکری علیه السلام نبوده این محصل فرمایش مرحوم آقای صدر. خب حالا ما اینجا چند مرحله بحث داریم یک بحث اینکه اولاً کلمه ثقه به چه معناست؟ یکی اینکه الف و لام الثقة به چه معناست؟ اولاً قبل از اینکه این بحثها را بکنم آیا این استدلالی که ایشان می‌گویند که ... عیب ندارد الف و لام به چه معناست؟ مطلب بعدی این هست که «فاسمع له و أطع» به چه معناست؟ این هم سه مطلب ، مطلب چهارم اینکه آیا اینجا اگر این را

گفتریم که هم روایت را شامل هم فتوی را شامل می‌شود هم حکم را شامل می‌شود آیا انحلال از این روایت استفاده می‌شود؟ یا انحلال استفاده نمی‌شود؟ این هم مطلب چهارم. حالا این چهار مطلب را یکی یکی می‌گوییم. ایشان ثقه به معنای مورد اعتماد گرفته این مطلب خیلی واضح نیست که ثقه در این روایت به معنای مورد اعتماد باشد ثقه می‌تواند مراد ثقه در اسرار باشد یعنی کسی که امام علیه السلام اسرار را در اختیار شخص قرار دادن ثقه دانسته باشد ثقةٌ فی تحمل الاسرار یا اینکه ما در واقع در جاهای دیگر ثقه را به معنای صادق اللهجه می‌گیریم این با این فرض هست که ما روایت را ناظر به یک روش عقلائی می‌دانیم می‌گوییم چون عقلاء به شخص صادق اللهجة به شخص صدوق در اخباراتشان اعتماد می‌کنند این هم گفتیم فلانی ثقه است یعنی اشاره به همان بنای عقلاء و سبک عقلاء در رفتارهایشان دارد این به طور کلی این طوری است ولی این روایت اینکه اصلاً ناظر به یک سیره عقلائی هست می‌خواهد آن را امضاء کند یک چنین ظهوری ندارد اگر ما برایمان از قبل ثابت بشود که این دارد همان کبرای کلی ارتکازی عقلائی را امضاء می‌کند و اشاره به همان کبری هست خب بله ثقه می‌تواند به معنای صادق اللهجة باشد ولی اینکه ثقه اگر ما بگوییم ثقه در واقع به همان معنایی هست که ثقة الامام دال بر آن هست یعنی کسی که امام علیه السلام او معتمد قرار داده در قرار دادن اسرار در اختیار او و در ابلاغ پیام امام به مردم و در واسطه قرار دادنش در بین خود و مردم یعنی همان بحث وکالت و نیابت و امثال اینها یعنی احتمال را هم بدهیم که احتمالش قابل دفع نیست نمی‌خواهم بگویم ما دلیل داریم که ثقه به این معناست نه ما دلیل نداریم ثقه به این معنا باشد ولی همین احتمالش هم کافی هست بر اینکه به این تمسک نشود این مطلب را توجه بکنید بعضی‌ها ادعا کردند ثقه در آن موقع به معنای وکالت هست ما نمی‌خواهیم بگوییم ثقه الزاماً به معنای وکالت هست ولی به نظر می‌رسد یکی از معانی که در آن موقع استعمال می‌شده یک مفهومی است که مرادف با وکالت بوده و شبیه وکالت بوده به این معنا هم استعمال می‌شده استعمالات آن دوره را اگر ببینید هم ثقه به معنایی اینکه کسی که امام علیه السلام او را نائب خودشان

قرار داده به کار می‌رفته و به احتمال زیاد آن روایتی که دیروز خواندیم در مورد ایوب بن نوح احمد بن حمزة بن یسع و ابراهیم بن محمد الهمدانی به همین معناست آن روایت یک صدری هم دارد که اینجا صدرش را نقل کرده بود یعنی الغیبه شیخ طوسی نقل نشده بود که از الغیبة عبارت را می‌خوانیم در کشی هست «الغائب العلیل ثقة» «الغائب العلیل» علی بن جعفر الحمانی است ، علی بن جعفر حمانی هم از وکلای امام هادی علیه السلام بوده اصلاً اینها سه نفر از چهار نفرشان از وکلا هستند و ظاهراً در مقام بیان وکیل بودن این اشخاص هست بله ثقه گاهی اوقات به معنای وکیل بودن به کار می‌رود ولی الزاماً به معنای وکالت نیست مثلاً یونس بن عبد الرحمن ثقة آخذ عن معالم دینی ظاهراً به معنای وکیل نیست چون هیچ نشنیدم که کسی یونس بن عبد الرحمن را به عنوان وکیل امام علیه السلام معرفی کرده باشد و اینها جایی از یونس به عنوان وکیل امام یاد نشده اما آن افراد دیگر آن همان احمد بن حمزة بن یسع را شیخ طوسی به عنوان وکیل معرفی می‌کند می‌گوییم کسانی که در این خبر در مدحشان توقیع وارد شده البته وکیل نه مستقیم وکیل با واسطه معرفی می‌کند. بنابراین ثقه گاهی اوقات به معنای صدوق می‌آید گاهی اوقات به معنای وکیل می‌آید اینجا ممکن است معنای وکیل باشد

پرسش: ... پاسخ: اصلاً سؤال می‌تواند دقیقاً در مورد وکیل باشد حالا بعد در سؤالش هم می‌آییم.

این نکته اول، حالا غیر از اینکه اینجا نکته دیگری وجود دارد آن این است که این روایت فقط ثقه تعبیر نکرده ثقه مأمون تعبیر کرده اگر ثقه را هم به معنای مورد اعتماد بگیریم می‌گوییم مأمون ممکن است به این معنی باشد کسی که یک امانتی در اختیار او قرار داده شده یعنی اسرار را در اختیارش قرار داده شده نه کسی که او را در اسرار امین می‌داند به نحو قضیه شرطیه که اگر سرّی به دستش برسد او را حفظ می‌کند به نحو اگری ، نه آنکه خارجاً مأمون قرار داده شده یعنی کسی که یک امانتی در اختیار او قرار داده شده امانت یعنی اسرار

امامت یعنی آن چیزی که برای کسی است که ودیعه‌ای در اختیار او قرار داده شده یک چیزی به عنوان امانت در نزدش قرار داده شده است مطلق انسانها این شکلی هستند که وثاقت داشته باشند

پرسش: ... پاسخ: نه صرف احتمال ، می‌گوید الثقة المأمون

پرسش: ... پاسخ: نه مأمون به این معنایی که بحث من این هست که شما حتی اگر ثقه را هم به آن معنا بگیرید که به معنای مورد اعتماد هست و امثال اینها بگویید ثقه معمولاً‌به این معنی هست مأمون یک مفهوم خاص عرفی که بگوییم مأمون به این معنا هست یعنی کسی که من او را امین می‌دانم به این معنا نیست. می‌تواند یعنی می‌تواند به این معنا باشد امین می‌تواند دیگر در مورد ثقه ممکن است شما ادعای انصراف کنید که انصراف دارد به کسی که صدوق هست به دلیل کثرت استعمال ثقه مثلاً در کلمات رجالی‌ها در این معنا بگوییم رجالی‌های آن موقع کلمه ثقه که می‌گفتند یعنی صدوق بوده و امثال اینها ولی دیگر در مورد کلمه مأمون این مطلب ما شاهدی نداریم که مأمون به معنای کسی است که امام او را امین بداند بلکه ممکن است مأمون ، و ظاهراً هم مراد همین است یعنی کسی که امام به او امانتی واگذار کرده است یعنی بالفعل یک چیزی در اختیارش گذاشته که آن شیء امانت امام علیه السلام است این امانت باید دست نخورده باقی بماند که همان اسرار است مأمون یعنی آن چیزی که فرض کنید شما به یک کسی یک چیزی امانت می‌سپارید ، امانت می‌سپارید برای چی؟ یعنی اینکه اگر کسی آمد امانت را از شما خواست که اهلش نبود در اختیارش نمی‌گذارید از نااهل پناه داشتن یک شیء ، امانت یکی از چیزهایش همین است یعنی حفاظت شیء از دسترسی نااهل به او. این معنای برای مأمون

پرسش: ... پاسخ: بله امانت‌داری به این معنی کسی که امام علیه السلام روایتها را در اختیار او قرار می‌دهد به عنوان امانت این معنایش این نیست که مطلق اشخاصی که یک چیزی از امام علیه السلام شنیدند آنها ثقه هستند امام آنها را امین قرار داده یعنی امام یک چیزی در اختیار او قرار داده. شما یک چیزی از

امام می‌شنوید و امام شما را امین می‌داند یعنی به این معنی امام معتقد است که شما در رساندن این روایت خیانت نمی‌کنید یک جور است یک موقعی هست نه امام یک چیزی را در اختیار ... در تحمل شهادت هم دو جور ما تحمل شهادت داریم یک موقع یک شخصی هست من الان دارم رد می‌شوم در یک جایی یک حادثه‌ای را می‌بینیم شهادت را تحمل کردم یک موقعی نه من را می‌خوانند برای اینکه شهادت را تحمل کنم دعوت شدم برای اینکه این شهادت به عنوان یک امانت در اخیالان دارم رد می‌شوم در یک جایی یک حادثه‌ای را می‌بینیم شهادت را تحمل کردم یک موقعی نه من را می‌خوانند برای اینکه شهادت را تحمل کنم دعوت شدم برای اینکه این شهادت به عنوان یک امانت در اختیار من باشد که اگر یک موقعی لازم شد من را فرا بخوانند برای اینکه این شهادت را ادعاء کنم که بین این دوتا هم در احکام فقهی فرق هست خیلی‌ها عقیده‌شان این هست که هر کسی که تحمل شهادت بکند ادعاء برایش واجب نیست ولی کسی را که آن را خوانده باشند برای اینکه یک مطلب را تحمل کند دعوت شده باشد برای تحمل شهادت آن را اگر بعداً بگویند که شهادت بده واجب هست برایش شهادت بدهد عرض من این هست مأمون به معنای کسی نیست که چیزی از امام شنیده مأمون به معنای چیزی هست که امام در اختیارش قرار داده بنابراین چیزی امام به طور عمومی مطرح می‌کند آن اصلاً چیز امانتی نیست یک چیزی عمومی مطرح کرده آن چیزی که به طور خاص در اختیار او قرار داده روایت ویژه ، این همان بحث وکالت و امثال اینهاست دیگر کلمه مأمون در مورد اینکه مراد وکالت باشد خیلی ظهور بیشتری دارد تا به اصطلاح کلمه ثقه و این روایت فوقش این است که می‌گوید الثقة المأمون قولش مورد پذیرش هست نه مطلق الثقة ایشان مأمون را با ثقه یکی گرفته در حالی که مأمون الزاماً به معنای ثقه نیست.

خب این یک نکته در مورد ثقه ، نکته دوم در مورد آن الف و لامی که ایشان مطرح می‌کنند اولاً‌ببینیم آیا این استدلال ایشان درست هست که اینجا الف و لام نمی‌دانم کمال اثباتی هست و کمال ثبوتی نیست بحث من این هست که به فرض

که فرمایش آقای صدر درست باشد آیا این استدلال تمام می‌شود به نظر می‌رسد استدلال تام نیست این می‌گوید کسی که ظاهر الوثاقة هست کسی که این قدر وثاقتش آشکار است کأنّ هر وقت گفتیم ثقه ذهنها به طرف او منصرف می‌شود این چنین شخصی

پرسش: ... پاسخ: اشکال ندارد لازم نیست ایشان کأنّ حالا که الف و لام‌اش دال بر کمال اثباتی شد می‌گوید استدلال تمام می‌شود

پرسش: ... پاسخ: نه خراب نمی‌شود هر دو یکی است فرق نمی‌کند کمال ... یعنی گروه خاصی از ثقات است

پرسش: ... پاسخ: هر دوشان ... نه می‌خواهم بگویم چه کمال ثبوتی باشد چه کمال اثباتی باشد هر دو مطلق ثقه نیستند گروه خاصی از ثقه هستند ایشان کأنّ اگر کمال اثباتی بگیریم می‌شود استدلال کرد کمال ثبوتی بکیریم نمی‌شود اثبات کرد نه این طوری نیست همین که یک ویژگی خاصی در وثاقت ثبوتاً یا اثباتاً اخذ کردی استدلال خراب می‌شود این هم دو نکته

پرسش: ... پاسخ: نه واضح‌ترین مصداق ،

پرسش: ... پاسخ: نه فقط مصداق واضح را باید ... مصداقی که

پرسش: ... پاسخ: نه آن حالا آن یک بحث دیگر است که ما بخواهیم

پرسش: ... پاسخ: نه می‌گوید مصداق واضح هست می‌گوید چون مصداق واضح هست پس بنابراین چیز کرد واضح بودن در تعلیل دخالت دارد

پرسش: ... پاسخ: بگوییم که این می‌خواهد بگوید ... این معلوم نیست این طور باشد

این یک نکته که اصلاً این تقریبی که ایشان می‌کند این تقریب برای استدلال ، خودش استدلال را خراب می‌کند استدلال را کافی نیست برای اصلاح استدلال این

یک نکته ، نکته دوم اینکه اصلاً الف و لام را چطوری معنا بکنیم که عهد بودن به اعتبار شدت وضوح هست یک جور دیگر این هست الف الثقة اشاره به این هست که همان ثقة الامام باشد «فإنه ثقة المأمون» یعنی افراد یک ثقه‌هایی وجود داشتند که امام علیه السلام نسبت به آن ثقه‌ها یک چیز ویژه داشته عنایت ویژه داشته ، «فإنه ثقة المأمون» یعنی همان ثقه‌ای که امام او را ثقه می‌دانسته و منصب وکالت به آنها نصب کرده ناظر به آنها باشند

پرسش: ... پاسخ: نه الف و لام عهد به این باشد عهد بودنش به این باشد

پرسش: ... پاسخ: نه به خصوص در این روایتی که صدرش هم هست العمری ثقتی ، فإنه ثقة المأمور ما اگر بگوییم

پرسش: ... پاسخ: نه می‌سازد هیچ منافاتی ندارد حالا صبر کنید آن هم تعلیل هم می‌آییم

بحث این است که این روایت می‌گوید که همه مردم همه شخصیتها یک افراد ویژه‌ای دورشان بودند که این افراد رازدارهای افراد بودند می‌گوید از اینها پیروی کنید که آن الثقة المأمونی که دوربر شخصیتها این همان ثقة المأمون نسبت به من هست الثقة المأمون اشاره به این هست که آن ثقه مأمونی که من نصب کردم و مقام وکالت به آنها دادم چند جور می‌شود این عهد بودن را تصویر کرد یکی به اعتبار این است که چون متعارف بوده شخصیت‌ها یک حلقه خصیصین داشتند الثقة المأمون یعنی آن ثقه خاصی که جزء خصیصین من هست می‌تواند این جهت باشد به اعتبار معهودیت افراد خاص داشتن شخصیت‌ها این یک جور ، یک جور دیگر اینکه چون متعارف بوده ائمه وکیل برای خودشان می‌گذاشتند این معهودیت وکالت و معهودیت تعیین وکیل باعث می‌شده این الف و لام عهد بشود اشاره به آن نکته باشد

پرسش: ... پاسخ: الثقة المأمون یعنی آن کسی که امام علیه السلام به او منصب وکالت داده است معهودیتش به این اعتبار است الف و لام معهودیت

حالا این نکته را یادم رفت در آن بحث سابق در مورد ثقه مأمون عرض بکنم آن این است که شما در استعمالاتی که ثقه و مأمون و امین و امثال اینها کنار هم قرار گرفتند در اصطلاحات اگر دقت کنیم آن خیلی روشن‌تر هست که مراد وکیل و امثال اینها هست در معمول استعمالاتی که مِن ثقاتی و امنائه این یعنی آن افراد خاصی که رازداران و مأمورین یعنی حلقه نزدیک به شخص که به آن امام علیه السلام یا به آن شخص ، حالا این بحثش اصالةً اصل بحث، بحث حکومتی است خلیفه‌های معمولاً یک عده خاصی داشتند دوربرشان که آنها در واقع مأموریتهای ویژه را انجام می‌دادند طرف مشاوره بودند اسراردار بودند سرّها آن شخص را بر عهده داشتند یک چنین مفهومی.

در همان روایت ابراهیم بن عبده بود که فقد جعلته ثقتی، ادامه‌اش هست فقد جعلته ثقتی و امینی عند موالی هناک ، ثقتی و امینی ، این امینی هم که به همان معنای مأمون هست کنار او قرار گرفته که منصب ، ثقه من و امین من این الثقة الامین یا الثقة المأمون اینها استعمالش در بحث وکالت خیلی شایع‌تر از ثقه خالی است

پرسش: ... پاسخ: نه حالا آنکه آن افراد خاص بودند بنده خدایی هست که فقیه هست و فرض کنید که شعیب اغرقوفی را می‌گوید فعلیک بالاسدی ، اسدی کی هست؟ دائی‌اش است آن خب ارجاع به خاطر اینکه راحت‌تر است از دائی‌اش می‌رود چیز می‌کند آن ارجاعات خاص ممکن است به این جهت باشد یا به زاراره ، علیک بهذا الجالس ممکن است به خاطر این که دسترس‌تر بود از آن چیزی در نمی‌آید خب این هم از این نکته دیگری که اینجا وجود دارد بحث الف و لام بود که الف و لام معلوم نیست عهد بودن الف و لام به اعتبار این مفهومی که نمی‌دانم الف و لام این طوری که ایشان کمال اثباتی و اینها مطرح می‌کند. این یک نکته، نکته سوم «فأسمع له و اطع» هست که این ایشان می‌گوید «فأسمع له و اطع» این مربوط به فتوی نیست مثلاً کی گفته حتماً مربوط به فتوی بگیرید مربوط به احکام و دستورات شخصیه بگیرید «فأسمع له و اطع» ، اولاً یک نکته‌ای را بگویم اینکه ایشان بین فتوی و روایت را یکسان گرفته اینها یک جور

نیست فتوی نظر شخصی مفتی در آن دخالت دارد بنابراین نظر شخصی چون دخالت دارد من تبعیت از مجتهد می‌کنم چون آن دیدگاه‌های شخصی‌اش دخالت دارد به خلاف روایت ، روایت نظر او دخالت ندارد مجرد اینکه هر دو اخبار از واقع هست باعث نمی‌شود که اطاعت از شخص راوی یا شخص مفتی یکسان باشد شخص راوی فقط واسطه رساندن است خودش دخالتش ، دخالت خاصی ندارد به خلاف مفتی، مفتی از دریچه فکر مفتی این دیدگاه عبور کرده راوی فقط یک واسطه است بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم از راوی اطاعت کردیم کسی که پیغام رسان دیگری هست ما از پیغام رسان که برداشت نکردیم ولی کسی که از طرف دیگری دستور را خودش هم صغرایش را تعیین کرده و به من دستور می‌دهد آن فرق دارد با کسی که صرفاً یک خبر را ابلاغ می‌کند اگر ایشان می‌گوید اطع اگر بگوییم اختصاص به فتوی داشته باشد نمی‌شود چون در مورد فتوی اطاعت از مفتی ما نمی‌کنیم در واقع اطاعت از واقع می‌کنیم نه اطاعت از مفتی می‌کنیم مجرد اینکه مفتی از واقع خبر می‌دهد باعث نمی‌شود که قول مفتی ... حالا این هم عرض بکنم اینکه مفتی از واقع خبر می‌دهد با حاکمی که از واقع حکم می‌کند هر دو مثل هم هستند علتی که ما در مورد حاکم می‌گوییم که اطاعت از حاکم هست تشخیص حاکم در موضوع دخالت دارد مفتی هم همین است بین مفتی و حاکم از این جهت هیچ فرقی نیست که اطاعت نسبت به مفتی معنا دارد اطاعت نسبت به حکم کننده هم معنا دارد ولی اطاعت نسبت به راوی معنی ندارد اصلاً این ربطی به راوی ندارد این یک نکته ، نکته دوم اینکه حالا فرض کنیم که

پرسش: مرحوم صدر ... پاسخ: ایشان می‌گوید هم فتوی را می‌گیرد هم روایت را می‌گیرد هم حکم را می‌گیرد.

حالا ادامه بحث فردا إن‌شاءالله.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»